

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که برای اینکه ببینیم ادعای مرحوم آخوند(ره) که فرموده‌اند: بین احکام خمسہ تکلیفیه، تضاد وجود دارد، درست است، باید مراحل حکم را بررسی کنیم. در دو مرحله بررسی و روشن شد که، در مرحله‌ی اول، یعنی مرحله‌ی ملاک و مصلحت و مفسده تضاد وجود دارد.

در مرحله‌ی دوم که مرحله‌ی اراده و کراهت است، هم روشن شد که تضادی در کار نیست، چون متضادین، وصف برای دو موجود خارجی هست و اراده و کراهت، وصف برای موجودات ذهنیه است. لذا بین اینها به حسب خودشان، یعنی خود اراده و کراهت، تضادی وجود ندارد و می‌توانیم با تصور واحد، هر دو را با هم تصور می‌کنم، اشکالی هم ندارد.

نظریه امام(ره) در عدم تضاد در مرحله اراده و کراهت

راجع به اراده یک بیانی هم امام(رضوان الله علیه) داشته‌اند که: متضادین آنهایی هستند که، «مشرکان تحت جنس قریب»، تعبیری که در باب تضاد دارند این است که، اینها تحت یک جنس واحد قریب اشتراک دارند.

گفته‌اند: اگر حقیقت حکم را عبارت از اراده بدانیم، نمی‌توانیم بگوییم: اراده‌ی وجوبی و تحریمی دو نوع از اراده هستند، که در یک جنسی به نام اراده یا جنس و عنوان دیگری با یکدیگر اشتراک دارند.

متضادین، طبق تعریف فلسفی که برایش کرده‌اند، باید «مشرکان و داخلان تحت جنس قریب» باشند و اینجا اینطور نیست. اگر حقیقت حکم را عبارت از اراده دانستیم، نمی‌توانیم بگوییم: اراده‌ی وجوبی و تحریمی، دو نوع از اراده هستند، که در تحت یک عنوان کلی، که آن عنوان جنس قریب است، مشترکند. اراده وجوبی و تحریمی دو فرد از اراده‌اند، نه اینکه دو صنف، یا دو نوع از اراده باشند، که بخواهند تحت یک جنس قرار گیرند.

این عبارتی است که در کلمات امام(ره) یا در کلمات دیگران در منطق و فلسفه، آمده، «و من شروط تضاد، أن تكون الانواع الأخيرة التي كوصف به داخله تحت جنس واحد قریب فلا يكون التضاد بين الأجناس»، بین انسان و بقر نمی‌توانیم بگوییم: تضاد وجود دارد. بین الأجناس نمی‌توانیم بگوییم: تضاد وجود دارد.

«و لا بين الصنفين من نوع واحد»، بین دو صنف از نوع واحد هم تضاد نیست، «و لا شخصين»، بین دو شخص هم تضاد وجود ندارد. این تعریف تضادی که در منطق و فلسفه می‌کنند، خصوصیات بسیار زیادی دارد.

به عبارت دیگر این که، «ضدّان امران وجودیان لا يتوقف تعقّل أحدهما علي الآخر بينهما غاية الخلاف يتعاقبان علي موضوع واحد لا يتصوّر اجتماعهما فيه». این خصوصیات است که، برای تضاد منطقی و فلسفی بیان کرده‌اند و روی همین حساب گفته‌اند: خود قیام و قعود متضادّان هستند.

اما بین اراده‌ای که به قیام تعلق پیدا می‌کند، با اراده‌ای که به قعود تعلق پیدا می‌کند، تضاد وجود ندارد، چون نمی‌توانیم بگوییم: اینها دو نوع از اراده هستند. اگر اراده‌ی قیام و قعود، دو نوع از اراده بودند، که تحت یک جنس واحد قرار می‌گرفتند، می‌گفتیم: بین اینها تضاد وجود دارد، اما اینها دو نوع از اراده نیستند.

پس در مرحله‌ی دوم که مرحله‌ی اراده و کراهت یا اشتیاق و کراهت و یا شوق و کراهت است، می‌گوییم: اینها با هم تضاد ندارند.

اگر مقصود مرحوم آخوند(ره) تضاد در این مرحله باشد، بین الاحکام در این مرحله، تضاد وجود ندارد، برای اینکه یا بیان مرحوم اصفهانی(ره) را می‌گوییم که: تضاد وصف برای دو وجود خارجی است، یعنی خارجی در مقابل ذهنی، و چون ذهن و نفس از امور مجرّده است، اجتماع شوق و کراهت، نسبت به شیء واحد، در عالم نفس امکان دارد. در عالم ذهن نسبت به شیء واحد هم اراده کنید و هم کراهت داشته باشید، هم نسبت به او شوق و هم کراهت داشته باشید، این مانعی ندارد. یا بیان امام(ره) را می‌گوییم که، طبق این بیان، دیگر مسئله‌ی وجود ذهنی و خارجی را مطرح نفرموده، بلکه فرموده‌اند: شرط تضاد این است که، این دو متضاد، داخل در تحت یک جنس قریب باشند، یعنی دو نوع مغایر باشند، که یک جنس واحد قریب شامل هر دو می‌شود، اما اراده‌ی وجوبی و تحریمی، دو فرد از اراده است.

ظاهرش هم این است که تشخیص و فردیت اراده، اگر مراد معین شد، اراده هم تشخیص پیدا می‌کند. طبق هر دو بیان در این مرحله تضادی نیست.

مبانی موجود در حکم

عرض کردیم برای اینکه معلوم شود، آیا تضاد وجود دارد یا نه؟ باید به مبانی موجود در حکم، اشاره کنیم. برای حکم چهار مبنا وجود دارد؛

مبنای اول: مبانی مشهور

مبنای اول که مبنای مشهور است، که در اوایل بحث اصول، به مناسبت که این بحث مطرح شد، مفصل مبانی انشاء و حکم را بیان کردیم و مورد تحقیق قرار داده و همین مبنای مشهور را اختیار کردیم، که انشاء عبارت از «ایجاد المعنی باللفظ» است.

مشهور می‌گویند: انشاء یعنی یک معنایی را به وسیله‌ی لفظ ایجاد کنیم و تعبیر دیگر اینکه: «استعمال اللفظ فی المعنی بقصد التّسبیب إلی تحقّق الإعتبار العقلائی»، انشاء در نظر مشهور، یعنی یک لفظی مثل لفظ «بِعْتُ» را، در معنای خودش استعمال کنیم، منتهی نه به قصد حکایت، «بِعْتُ»، به این معنا نیست که «فروختم در گذشته»، بلکه به قصد اینکه این «بِعْتُ»، برای اعتبار عقلا سبب باشد. یعنی بعد از آنکه گفتیم: «بِعْتُ»، عقلا ملکیت را، برای مشتری اعتبار می‌کنند. بعد از آنکه مشتری گفت: «اشتریت»، عقلا ملکیت ثمن را برای بایع، اعتبار می‌کنند.

روی این مبنای مشهور، اصلاً انشاء بدون قصد محقق نمی‌شود و انشاء از امور قصديه می‌شود. لذا اینکه مشهور در کلماتشان می‌گویند: وقتی می‌خواهید عقد نکاح بخوانید، باید قصد کنید، روی این تعریفی است که برای انشاء می‌کنند، که انشاء از امور

قصديه مي شود.

همانطوري كه مثلاً، اگر بخواهيد كسي را تعظيم كنيد، يك وقت مي ايستيد، به قصد اينكه پايتان درد گرفته و خسته شده، اينجا عنوان تعظيم وجود ندارد. اما اگر به قصد تعظيم ايستاديد، عنوان تعظيم را پيدا مي كند. هميشه وقتي مي خواهند چيزي را بگويند از امور قصديه است، مي گویند مثل تعظيم مي ماند، تعظيم يك امري است كه مسلماً متوقف بر قصد است.

بررسی تضاد احكام روي مبناي مشهور

حالا روي اين مبنا مولا مي گوید: «يجب، واجب يا حرام»؛ آيا نسبت به شيء واحد، هم مي تواند «يجب» و هم «حرام» را بياورد؟ و مقصود ما انشاء به همين معنای مشهور است.

بعضي از بزرگان گفته اند: انشاء از امور اعتباري است و اعتبار خفيف المعونة است. اعتبار فقط متقوم به يد معتبر است و اصلاً به چيز ديگري بستگي ندارد. لذا اعتبار مي كنند و مي گویند: «يجب، يحرّم»، چه اشكالي دارد معتبر، هم وجوب و هم تحريم را اعتبار كند.

در حالي كه اين بيان طبق مبنايي كه، در اینجا گفتیم كه، انشاء به معنای، «ايجاد المعني باللفظ» يا همان قصد تسبیب باشد، از امور قصديه مي شود. يعني وقتي مولا گفت: «يجب»، به دنبال اين هست كه، مكلف به دنبال آن، يك ترتيب اثري دهد. به قصد تسبیب به يك امري است كه مي خواهد مكلف انجام دهد.

آيا مي شود گفت كه: روي اين مبنايي كه مشهور دارند، مولا يا متكلم دو حكم را در آن واحد براي شيئي قرار دهد؟

اگر گفتیم: انشاء استعمال لفظ در معنا به قصد تسبیب به تحقق يك امر و اعتبار عقلايي است، اين دو حكم، هر دو در نظر عقلا نمي توانند با هم، موضوع براي اعتبار عقلايي باشند. نمي شود بگوئيم: هم «يجب» و هم «يحرّم»، هر دو را متكلم قصد کرده، تا عقلا بعد از «يجب يا يحرّم»، يك چيزي را اعتبار كنند. اگر اعتبار عقلايي امكان نداشت، قصد تسبیب محال مي شود. اگر قصد تسبیب محال شد، خود انشاء محال مي شود.

نظريه برخي بزرگان بر عدم وجود تضاد بين احكام

در مقابل اين بيان، در كلمات مرحوم آقاي خويي (قدس سره) آمده كه فرموده اند: انشاء از امور اعتباريه است و اعتبار هم خفيف المعونه است، لذا مي شود دو، سه حكم در يك شيء واحد اجتماع پيدا كند.

مرحوم آقاي خويي (ره) (محاضرات، جلد 4، صفحه 248) فرموده اند: اصلاً مسئله ي تضاد احكام، «مما لا اصل له»، كما اينكه مرحوم محقق اصفهاني (ره) هم فرموده: چون مسئله ي تضاد بين احكام، مطلبي بوده كه در زمان گذشته هم، در كلمات اصوليين بوده، در قوانين، هداية المسترشدين، مطارح شيخ انصاري، آن را به عنوان يك مسئله مسلم و مفروغ عنه گرفته اند، يعني مساله وجود تضاد بين الاحكام، يك مسئله ي مسلم در نزد آنها بوده است.

بعد مرحوم اصفهاني (ره)، مرحوم آقاي خويي (ره) و همچنين مرحوم امام (ره) (مناهج الوصول، جلد 2، صفحه 138) فرموده اند: «تضاد الاحكام مما لا اساس له»، اينكه بگوئيم: بين احكام تضاد وجود دارد، هيچ اساسي برايش نيست.

نقد و بررسی این نظریه

ما می‌خواهیم عرض کنیم، اگر روی این مبناي مشهور، که بگوییم: انشاء عبارت از ایجاد معنی با اللفظ است یا آن تعبیر دوم که انشاء از امور قصديه است، آیا در آن واحد، متکلم هم می‌تواند وجوب و هم تحریم را قصد کند و بخواهد با «یجب» و هم با «یحرّم» تسبیب کند که، عقلاً یک اثری را مترتب کنند؟ ظاهرش این است که نمی‌شود.

درست است که می‌گوییم: انشاء اعتباری است و اعتبار خفیف المعونه است، اما بالأخره مثل این است که بگوییم: در آن واحد هم اعتبار کرده و هم نکرده.

آیا می‌شود بگوییم: چون اعتبار خفیف المعونه است، ارتفاع نقیضین اشکالی ندارد، هم اعتبار هست و هم نیست؟ نمی‌شود که، هم وجوب و هم تحریم را اعتبار کند، یعنی هم وجوب و هم تحریم را قصد کند و هم با قصد وجوب، سبب شود برای اینکه عقلاً ترتیب اثر دهند و هم با قصد تحریم، سبب شود که عقلاً ترتیب اثر دهند. ظاهرش این است که تضاد وجود دارد، یعنی این دو قابل اجتماع نیستند. اجتماع دو حکم انشائی در شیء واحد، ظاهراً نمی‌شود.

پس این بیان که بگوییم: انشاء اعتباری است و اعتبار خفیف المعونه است، با این بیانی که عرض کردیم جوابش روشن شد.

مبناي دوم: مبناي مرحوم آخوند(ره) و بررسی مساله تضاد احکام

در باب انشاء سه مبناي دیگر وجود دارد؛ یکی مبناي مرحوم آخوند(ره) است که فرموده‌اند: «انشاء ایجاد المعنی، بالوجود الإنشائي» است.

ایشان نظرشان این بود که، غیر از وجودات ذهنی، خارجی، کتبی و لفظی، یک وجود پنجمی به نام وجود انشائی داریم؛ در وجود انشائی، مثلاً طلب حقیقی داریم که، این طلب وقتی با صیغه‌ی إفعال بیان شود، طلب انشائی می‌شود.

در این مبناي مرحوم آخوند(ره) دیگر قصد لازم نیست، اگر یک بچه‌ای هم بگوید: «إفعل»، انشاء طلب شده و طلب انشائی وجود دارد. اگر کسی که مالک این مال نیست، بلکه غاصب است و بگوید: «بعتک»، انشاء محقق می‌شود.

روی مبناي مرحوم آخوند(ره) مانعی ندارد که بگوییم: دو حکم در آن واحد نسبت به شیء واحد اجتماع پیدا کنند، چون روی این مبنا، دیگر انشاء از امور قصدي نیست، اگر در عالم خواب هم انسان بگوید، «بعت»، باز هم بیع انشائی محقق می‌شود. وقتی از امور قصديه نشد، چه مانعی دارد وجوب و حرمت، در آن واحد نسبت به شیء واحد تعلق پیدا کنند.

مبناي سوم: مبناي مرحوم محقق اصفهانی(ره)

مبناي سوم، مبناي مرحوم محقق اصفهانی(ره) است که، فرموده: انشاء «استعمال اللفظ فی المعنی من دون قصد الحکایة و الإخبار»، استعمال لفظ در معنا اما قصد حکایت نداشته باشد. باز هم ایشان قصد انشاء را لازم می‌دانند و این هم از امور قصديه می‌شود و همان نتیجه‌ی قول اول را دارد.

مبناي چهارم مبناي مرحوم آقای خوئی(ره) و بررسی مساله تضاد احکام

مبناي چهارم مبناي، مرحوم آقای خوئی(ره) است که، انشاء را به ابراز اعتبار نفسانی، معنا کرده‌اند. البته این تعبیر در برخی از

کلمات دیگران، قبل از مرحوم آقای خوئی (ره) هم وجود دارد، منتهی ایشان آن را منسجم کرده و این نظریه را در اینجا پخته‌اند.

روی این مبنا، که انشاء، ابراز اعتبار نفسانی است، انسان هم بتواند وجوب و هم تحریم را، در نفس اعتبار کند، هم وجوب و هم تحریم را ابراز کند، اشکالی ندارد و شاید اینکه مرحوم آقای خوئی (ره) فرموده‌اند: انشاء چون خفیف المعونه و از امور اعتباری است و قوامش به معتبر است، پس تضاد در این مرحله امکان دارد، روی همین مبناي خودشان باشد.

نتیجه‌ای که گرفتیم این شد که، در بحث حقیقت انشاء – که در سال اول بحث خارج اصول مفصل این را مطرح کردیم – همین نظریه مشهور را اختیار کردیم که، انشاء «ایجاد المعنی باللفظ یا استعمال اللفظ فی المعنی بقصد تسبیب بتحقیق الامر الاعتبار العقلائی» است، و روشن شد که، روی این مبناي مشهور، جمع بین دو حکم در شیء واحد امکان ندارد و بین اینها تضاد است.

مرحله‌ی آخر حکم: «مرحله‌ی وصول و فعلیت»

مرحله‌ی آخر، مرحله‌ی وصول و فعلیت است، مرحله اول، مصلحت و مفسده بود، مرحله دوم، اراده و کراهت بود، مرحله سوم، ابراز بود و مرحله‌ی چهارم، وصول به مکلف است.

آیا در آن واحد می‌شود دو حکم بر مکلف فعلی باشد؟ ولو در مرحله‌ی قبل بپذیریم و بگوییم: روی مبناي مرحوم آخوند و مرحوم آقای خوئی (قدس سرهما)، می‌شود دو حکم مغایر با یکدیگر، در آن واحد انشاء شود، اما برای فعلیتش برای مکلف مسلماً استحاله دارد.

استحاله‌اش نه بخاطر اینکه لغو باشد، بلکه فی نفسه محال است که، در آن واحد مکلف، هم ذمه‌اش مشغول به انجام عمل و هم مشغول به ترک العمل شود. هم خطاب وجوبی بالفعل گریبان مکلف را بگیرد و هم خطاب تحریمی.

در مرحله سوم هم که مرحله‌ی فعلیت است، یعنی دو حکم فعلی است و محال است. وجه استحاله‌اش این است که یکی از خواص حکم، داعویت است – که البته بعضی‌ها، این امکان داعویت را، در حقیقت حکم هم داخل دانسته‌اند.

در آن واحد با وجوب بخواهد، در نفس مکلف داعی شود برای اینکه، انجام دهد و با حرام بخواهد داعی شود که ترک کند، این نمی‌شود و امکان ندارد، چون امکان داعویت در حقیقت حکم یا از آثار حکم است. لذا نتیجه می‌گیریم، اجتماع دو حکم فعلی، نسبت به شیء واحد محال است.

نتیجه این شد که به نظر ما فقط در میان این مراحل اربعه؛ در مرحله‌ی دوم تضاد وجود ندارد. اما مرحله‌ی اول، سوم و چهارم، همان حرف مشهور درست است که، گفته‌اند: بین احکام هم نسبت به مرحله اولی و ثالثه و رابعه، تضاد وجود دارد.

تا اینجا تحقیق مقدمه‌ی اولای مرحوم آخوند (ره) تمام شد، سه مقدمه‌ی دیگر دارد که فردا دنبال می‌کنیم ان شاء الله.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين